

ویران کرده و درها و چوبهارا [جهت همیشه]^۱ برده و اکثر مساجد را شرابخانه و مفسقه^۲ ساخته بوده‌اند. ما [به دولت]^۳ که به شهر آمدیم، نخست در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا و سایر بقاع خیرات کوشیده اخلاط خلابق و ستوران را از مساجد و معابد بیرون آورده مدرّسان و طلبه و خادمان معین کرده آبادان ساختیم. حسن معاش دورمش از همین مقدمات معلوم است.

دیگر نوشته بودند:

ع ز تیر آه مظلومان حذر کن

ای عزیز! به حضرت [واجب الوجود]^۴ این مقدمه روشن است که هر گز راضی نیستیم و رضای نمی‌دهم و در نیت و فعل ما نیست که بر مؤمنی از لشکریان ما نقصان رسد. اگر به غفلت یا سهو واقع شده باشد که مطلع نباشد به مضمون همایون آیه کریمه و لاتزر وازرة و زراخری^۵ معاف خواهیم بود و بعد از اطلاع اگر غور رسی نفرمایم در ذمّت ماست و دیگر نوشته بودند که:

ع با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

هر که مؤمن و مسلمان است و امید نجات آخرت دارد صحبت اصحاب کبار حضرت رسول ﷺ را از دست نمی‌دهد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام یکی از آن مذکورانند. با اولاد امجاد ایشان مخالف کردن در معادل از دیانت اسلام دوراست. اما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت

۱ - ن ندارد.

۲ - س : مفسقه

۳ - س ندارد

۴ - سورة الانعام ۱۶۵ ، الفاطر ۱۹ ، النجم ۳۹ .

شیاطین شده طریق برحق را بر طرف کرده رفض و تشیع اختیار نموده باوجود آن که می دانند که سب شیخین کفر است، این کفر راسب و روزشمار خود ساخته دم از اولادی آن بزرگوار می زنند. به مضمون آیه کریمه انه لیس من اهلک^۱ حضرت مرتضی علیه السلام، از آن نوع فرزند بیزار است.

نظم

فرزند خوش است اگر خلف زاد و ناخلفی بود تلف باد
فرزند لثیم طبع بد کیش رنج پدر است و محنت^۲ خویش
و مخبر صادق در کلام مجید خبر می دهد که فاذا نفتح فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ و لایتساءلون^۳. در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود [نه از نسب]^۴.

دیگر ایشان دعوی فرزندی و صحبت حضرت مرتضی علیه السلام می کنند. از دو بیرون نیست: فرزند آن بزرگوار هستند یا نیستند. چون دعوی فرزندی می کنند؟ چرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس پدر کس دیگر را گوید که پدر من است و پدر او نباشد آن کس به بهشت در نمی آید و اگر فرزند حضرت مرتضی علیه السلام اند آن بزرگوار کدام مرده را از گور به در آورده^۵ و سوخته اند و چند کس را ریش و ابرو تراشیده در گوش او حلقه انداخته خلیفه اسلام ساخت؟ کدام ناپاک بی نماز فحش گوی^۶ که در عمر خود یک رکعت نماز نگزارده

۱ - سورة هود ۴۶.

۲ - س: مادر خویش

۳ - المؤمنون ۱۰۱

۴ - ن، ب: از نسب نخواهد بود:

۵ - ن، ب بیرون آورد.

۶ - الف، ن: فحش گفت.

است تیرائی ساخته مقبول خود گردانید و کدام کس را فرمود که به من سجده کن . حضرت رسول فرمود که اگر سجده کردن به غیر خدای تعالی روا می بود ضعفا را می فرمودم که به شوهر خود سجده می کردند . پس محقق شد که سجده کردن به غیر خدای تعالی کسی را روا نبوده و کفر است و این افعال مذکور به آلف و اضعاف در سلسله شما هست . با وجود این مقدار قباحت به مامو عظه می فرمایند . [کنون بشناس خود را و یکی سردر گریبان کن .]

حضرت مرتضی علی عنه السلام این نوع بزرگواری بوده که با اصحاب کبار بیعت کرده در عقب ایشان نماز گزاردند . و تابع ایشان بودند . بعد از فوت آن بزرگوار ، مدت دیگر آن حضرت خلیفه برحق بودند . اگر می دانستند که آن بزرگواران باطل اند ، چون نعش ایشان را در پهلوی حضرت رسالت پناه می گذاشتند و بیرون نمی آوردند . پس معلوم شد که آن بزرگواران برحق بوده اند که برایشان تعرض نکرده اند و معلوم جمیع خلائق است که حضرت مرتضی علی عنه السلام تابع روش رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب کبار بوده اند و هرگز بدیشان مخالفت نکرده اند و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم چنین شنیده ایم که مردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده ما را حیرت عظیم دست می دهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی عنه السلام را تابعید و نه روش پدر کلان را . پس اولادی آن عزیزان از کجا ثابت می شود . چنانچه گفته اند :

نظم

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می مانی بگو

۱ - س : لباس خود را در یکی سر در گریبان بکنید - نسخ سدون : سر در گریبان

و جای دیگر گوید که :

نظام

آن را که ندانی نسب و نسبت حالش

وی را نبود هیچ گواهی چو فعالش

هر آینه هر کس، که تابع روش آن [بزرگواران] بوده، به

مصلحت دنیا تابع بدعت و ضلالت شود به مضمون الذین ضلّ سعيهم فی

الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا^۱ نظر باید کرد و عبرت

باید گرفت .

ع در پس آینه طوطی صفتیم [داشته اند]^۲

دیگر توقف ما در ولایت مرو به جهت آن بود که عالی حضرت

سلیمان مکانی با جمیع خواقین و سلاطین پای تخت سمرقند و تاشکند

و ترکستان و اندجان و حصار شادمان و بلخ و شبرغان بالشکر عظیم

متوجه گشته مکاتبات و مراسلات به مقابله هر چه تمامتر فرستاده

بودند که عن قریب به شرف دولت غزا مشرف خواهیم شد . تا آمدن

عسا کر نصرت مآثر جنگ را موقوف دارند که از این دولت محروم

نمانیم . در این ایام حضرات به جمعیت کل نزول اجلال فرموده بی قضای

الهی کوچ بر کوچ متوجه غزا و جهاد هستیم . ان شاء الله تعالی هر آینه

به کسانی که مخالفت شریعت نبوی و پیروی بدعت و ضلالت نموده اند

اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق ایشان چنین فرموده اند .

۱ - س : بزرگوار .

۲ - سورة الکهف ۱۰۴ .

۳ - س . می دارند .

نظم

هر کس به فساد رخنه در دین آرد

یا وقت زکوة برجبین چین آرد

مستوجب حد^۱ گردد و جبار جهان

[بر حد^۲] زدش ترك زماچین آرد

هر وقت که روش شما روش آن بزرگوار می بود ، ما را باشما

هیچ مجادله و مناقشه نخواهد بود . این زمان که طریق این حسنه را

بر طرف کر دید دفع و رفع آن بر ما لازم و واجب است .

شعر

[مرا]^۳ که با تو همیشه تعصب آیین است

برای جاه نباشد تعصب از دین است

شعر

آثارنا تدل^۴ علی حالنا مدام خذ عبرة لاجلك فیها علی الدوام^۱

والسلام علی الذین یستمعون القول ویتبعون احسنه^۲ .

بعد از آن شاه دین پناه ایشان را خدمت داده روانه گردانید . چون ایلچیان

نزد عبیدخان رفتند و کثرت لشکر که عدد آن زیاده از هفتاد هزار بود به عرض

رسانیدند ، بنابر آن عبید خان به طرف بخارا گریخت . چنان که مذکور شد ،

شاه دین پناه کوچ بر کوچ به هرات آمده بر تخت سلطنت نشست . حکومت

آن دیار را به برادر اعیانی خود بهرام میرزا داد . غازی خان نکلورا لله آن حضرت

۱ - س : بهر زدش .

۲ - س : چرا ،

۳ - س ندارد .

۴ - سورة الزمر ۱۹ .

گردانیده در شانزدهم ربیع الاول ای عزیمت به صوب عراق بر افراخت . متوطنان هرات به یک بار در تاب آفتاب فرقت افتادند و به سموم هموم مهاجرت گرفتار شدند . خواطر بر تجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند . چون اردوی سپهر شکوه به بیابان طبس رسید که از هیبت آن ستاره بر آسمان راه گم کردی و دلیل از فضای آن به هزار حیل جان په کران بردی ، به آن دشت درآمدند .

نظم

چو صحرای اندیشه غایت نداشت	ره آن بیابان نهایت نداشت
چو دون همتان خالی از مردمی	ندیده در او کس نشان ز آدمی
چو از صحبت جاهلان اهل دل	گریزان از آن عرصه جان گسل
زغولان و دیوان در او صد حشر	چو صحرای محشر پر از شور و شر
تذرو خرامان در او جغد شوم	نه جز بوم مرغی در آن مرزوبوم
چو دشت فنا عرصه اش پر غبار	چو باز اجل مرغ او جان شکار
همان چشمه گرم خورشید بود	در آن بر به آبی که امید بود

شهر یار عالیشان با جنود فراوان از آن بیابان عبور کرده در بلده اصفهان نزول نمود .

وقایع متنوعه

در این سال ، قبل از رفتن شاه دین پناه به خراسان ، در منزل شرف آباد قزوین ، امرای استاجلو ، چون منتشا سلطان^۲ و قازوق سلطان ، به عز یایبوس رسیده و اکرام تمام یافتند .

اندر این سال ، دین محمد برادر زینش با هزار سوار به سبزوار آمده اغزوار سلطان با صد سوار با وی جنگ کرده او را با جمعی از ازبکان به قتل آورده سرهای

۱ - م : رزم آبی .

۲ - م : اضافه دارد « و قزاق سلطان » که صحیح به نظر نمی رسد .

ایشان را به درگاه عالی فرستاد .

وهم در این سال ، امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر الدین محمد در امر صدارت با امیر نعمه الله شریک گردید .

متوفیات

[در این سال]^۱ کوچم خان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان بن ایلتی اوغلان بن فولاد اوغلان بن آیه خواجه بن تغتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان در سمرقند وفات یافت . پدرش ابوسعید به جای او خان شد . امیر قوام الدین حسین اصفهانی به واسطه استیلا ی پیری قوت او روبه وادی هزیمت نهاده بود و در امور او را گاهی اشتباهات واقع می شد . از جمله در آن زمان میان مولانا جلال الدین حافظ تبریزی و مولانا سعدالدین خطیب [بر سر خطابت]^۲ نزاع بوده هر یک از [آن دو]^۳ برای مطلب خود ترددات نموده بودند و هر یکی را به تفویض منصب خطابت مستبشر و مسرور ساخته بود . روزی مولانا جلال الدین به خدمت میر رفته که در باب مدعیات خود حکایات چند معروض دارد . حضرت میر او را مولانا سعد الدین تصور کرده ، پیش از آن که مولانا جلال الدین آغاز حکایت نماید ، میر گفت که دعوی که مولانا جلال الدین دارد بی معنی است و این مهم لایق تست واکر من گاهی او را به تفویض این امر امیدوار می سازم بنابراین آن است که جمعی حامی دارد . اما خاطر جمع کن که من خطابت را به مولانا جلال الدین نمی دهم . مولانا جلال الدین ما فی الضمیر میر را دانسته دیگر تردد به واسطه منصب خطابت نکرد .

۱ - م فقط .

۲ - م ندارد .

۳ - م : آنها .

گفتار در قضایابی که در سینه صبح و ثلاثین و سه ماهه واقع گردیده

ورفتن شاه دین پناه به گنبدمان و جنگ شاملو و تکلو

در این سال، شاه دین پناه عزیمت بیلاق گنبدمان فرمودند. حسین خان شاملو از شیراز آمده بیه تقبیل عتبه شاهی سرافراز گشت و به وفور الطاف خسروانه و عواطف پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز گردید. چو سه سلطان نسبت به حسین خان در مقام نفاق در آمده اراده نمود که در جشنی^۱ او را به قتل آورد. به این داعیه ترتیب ضیافت [پرداخته که]^۲ روز دیگر ایشان را طلب کند. بعضی از ملازمان شاه دین پناه او را از این قضیه آگاه گردانیدند.

چون پرده مشک فام شام صفحه کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سواد ارزانی داشت.

نظم

جهان چون شاهدان بگسسته کیسو	ز شب مشکین نقابی بسته بر رو
جهان را محترق در معده صفرا	مبدل گشته از صفرا به سودا
فرو بست آسمان را از جوانب	قضا آن شب به مسمار کواکب
نوابت جمله در ماتم نشستند	لب ضحاک صبح از خنده بستند
شکسته سایر آن را خار در پای	نمانده هر یکی چون قطب بر جای
حسین خان باجمعی از شامیان سفاک	ودلاوران بی باک اسلحه جنگ پوشیده
بر سر خیمه چو سه سلطان آمد.	

۱ - م: شبی .

۲ - س: نماید و

که نا که گروهی به کف ساز جنگ
 رسیدند غران چو شیر و پانگ
 ز سرها برون رفت خواب غرور
 چو در صبح محشر ز آواز صور^۱
 چو هه سلطان از ایشان گریخته خود را به دیوان خانه شاه دین پناه رسانید.
 حسین خان وی را تعاقب کرده در خیمه شاه [آن دو گمراه]^۲ با یکدیگر مجادله
 نمودند. در اثنای دارو گیر، دوتیر از شامیان گمراه بر تاج شاه دین پناه رسید.
 چون قورچیان ذوالقدر در کشیک بودند، با شاملو متفق گشته مصر^۳ نام
 قورچی ذوالقدر زخم کاری به چو هه سلطان زده وی در گذشت. اما تکلویان مرگ
 او را مخفی داشتند.

نظم

چو خورشید تابان بر آورد تیغ
 که بر فرق دشمن زند بی دریغ
 ز خواب قضا فتنه بیدار شد
 اساس قیامت نمودار شد
 و [حسین سلطان ولد برون سلطان تکلو]^۴ که در حوالی اردو نزول کرده
 بود به مدد رسیده هر چند شاملویان در آن شب تار جد^۵ و سعی بسیار به جنگ
 و کارزار نمودند، اما از آثار سیاه بختی ایشان به غیر روسیاهی چیزی دیگر روی
 ننمود^۵. چون آن گروه بی اقبال ظفر به مطلوب خود نیافتند، در غایت یأس
 و حرمان به شرمندگی تمام به شهر اصفهان شتافتند.

قرب سیصد نفر از جوانان رعنا و سرو قدان زیبا گرفتار شدند و تکلویان

۱ - م فقط این دو بیت را دارد.

۲ - ن : آن دو میر گمراه.

۳ - م : حسن بیک قورغلو اوغلی.

۴ - م : حسین خان تکلو.

۵ - م اضافه دارد : و جمیع بهادران و دلوران و تنجلد و بهادران مجدد جنگهای مردانه

ایشان را [صباحش] ^۱ به قتل آوردند. امرای تکللو شاه قباد پسر بزرگ چوهه - سلطان را به جای وی وکیل گردانیدند. اما قطرات سم هلاهل و رشحات سهم قاتل از تیغ زبان خون افشان منافقان تکللو ترشح پذیرفت. از لسان آن سیه دلان انهار زقوم خصومت اجرا پذیرفت. بعد از ظهور این واقعه آغاز عناد کردند. بالضرورة دیگر طوایف مثل استاجلو و ذوالقدر و افشار آغاز خلاف کرده بعد از چند روز در حوالی امامزاده سهل علی میان تکللو و ایشان جنگ شد. در آن اثناء، یانچی - قلی ^۲ که از هواخواهان تکللو بود خود را به دولت خانه انداخت که شاه دین پناه را به میان تکللو بان ^۳ برد. آن حضرت فرمود تا وی را به قتل آوردند. شاه دین پناه به قتل آن طایفه گمراه فرمان داد. امرای تکللو سوار گشته نزدیک به دولتخانه آمدند. قورچیان آغاز شبیه کردند. مخالفان بی آن که دست به تیغ و سنان برند فرار نمودند و بسیاری از ایشان کشته شدند.

ده ^۴ بیک قورچی باشی اسیر سر پنجه تقدیر گشته به قتل آمد. از نکبای نکبت کرد خذلان و مذلت بر چهره دولت ایشان نشسته از دست بخت طپانچه نکبت خوردند و از کاس دهر جام زهر مذلت نوشیدند. درچول و بیابان، افتان و خیزان و سرگردان بادیدگان درعین سیلان چون موج طوفان، بی کس و نامراد از راه کردستان بامشقت تمام به بغداد رفتند. محمدخان شرف الدین اوغلی قدوز سلطان را بابعضی مخالفان به قتل آورده سرهای ایشان را به درگاه شاه عالم پناه فرستاد. «آفت تکللو» [موافق تاریخ شد] ^۵. نواب اعلی خلعت ^۶ از عقب حسین خان فرستاده او را

۱ - س ندارد .

۲ - م : یانچی قلی - ن - یانچی قلی - ب : یانچی قلی - س یحیی اوغلی .

۳ - س : تکللو ،

۴ - س : دوره بیک . . .

۵ - م : تاریخ این قضیه ،

۶ - م : خلعتهای فاخر .

طلب نمود .

گفتار در رفتار الهه تکلو در روم

المه که از میان تربیت شاه دین پناه ولایت آذربایجان در تحت حکومت او بود، سودای محال اندیشیده خیال سلطنت و استقلال به خود راه داده اراده کرد به آن که به جای چوهره سلطان و کیل گردد و موازی هفت هزار سوار به هم رسانیده متوجه درگاه شاه دین پناه گردید . در حوالی قیدار نبی نزل نمود . چون شمه‌ای از کفران نعمت و عصیان او به سمع عز و جلال رسیده بود ، شاه دین پناه بر سر وی ایلبغار نمود . الهه روی از رزم و قتال بر تافت و از سهم خسرو جهانگیر به کردار تیر از کمان بیرون جست و از مهابت چتر خورشید آسا ، چون سایه مدفوق شد و از شکوه ماه رایت فرقه سای به سان هلال زرد و منحنی گشت . با چشم و دل غریق آب و حریق آتش خود را به [قلعه وان] انداخت . در آن جا به خواص و خویشان خود مشورت کرد . مجموع گفتند که طریق آن است که در استرضا و خاطر جویری آن حضرت به هر نوع که میسر گردد باید کوشید و اصرار نمودن بر مخالفت پادشاه مشعر به عذاب و وبال بود که حکما گفته اند مخالفة الملوک عار فی العاجل و نارفی الآجل . الهه را این سخن موافق مزاج افتاده اور کمز زوالقدر را با پیشکشهای لایق و تحفه‌های موافق به درگاه عرش اشتباه فرستاد . بعد از روانه ساختن او اندیشه دیگر کرده با خود گفت که من نخم جفا کشته باشم خرمن وفا چگونه پیمایم و در موضعی که نهال خلاف نشانده باشم ثمر موافقت به چه وجه توقع نمایم .

ع چو کردی بدی چشم نیکی مدار ✓

در باب رفتن به نزد شاه دین پناه متردد گشت . در آن اثنا ، از نزد خواندگار سلیمان پادشاه روم ، جامعه زردوزی و مجوزه طلادوزی آوردند . خلعت خواندگار

پوشیده روانه روم گردید .

گفتار در رفتن امرای ازبک به تاخت خراسان

در این سال ، قمش اوغلان و تینش بی و شیخ ابوسعید افراسیاب به طریق پر-
تاولی از آب عبور کرده از سرخس به مشهد آمدند و منتشا سلطان در آن اوان حاکم
آن دیار بود . صلاح جنگ ندیده به نیشابور آمد و آغاز وارخان را با خود ملحق
ساخته به جانب مخالفان روان شدند . چون امرای ازبک قوت مقابله ایشان در حیز
تمکن خود ندیدند بالضرورة فرار کرده از سیاه آب عبور نمودند و آغاز وار سلطان
و منتشا سلطان در آن مکان به ایشان رسیده ازبکان آب را پناه خود ساخته غازیان
را به تیر گرفتند و فوجی از ازبکان به خیال دستبرد از آب عبور نمودند . آغاز وارخان
چون برق جهان خود را بر ایشان زد و چند کس را به قتل آورد و هر اس بی قیاس بر
ایشان مستولی شده راه فرار پیش گرفتند . امرای عالی شان به مشهد مقدسه مراجعت
نمودند . در آن اثنا قورچی از شاه دین پناه آمده امر را را طلب نمود . ایشان روانه
در گاه معلی گردیدند .

گفتار در وقایعی که در روم اتفاق افتاد

در این سال ، قلندری که از اولاد سلطان حاجی بیگتاش بود خروج کرد .
سببش آن که سلطان سلیمان پادشاه روم چاوشی را به طلب او فرستاد . قلندران
به خیال بنگ آن بیچاره را به قتل آوردند . بنا بر آن ، شاه قلندر ناچار
آغاز مخالفت کرده با قلندران او باش بلده قیصریه را تاخته لوای استیلا بر افراخت .
در آن اوان ، بهرام پاشا امیر الامرای آنادولی و پاشای قرمان و پاشای سیواس ، با

۱ - س : متفق

۲ - عنوان مطلب در نسخه ن نیست و به سیاق تحریر مؤلف افزوده شده است . - این

مطالب در نسخه م ذکر نشده و همچنین در نسخه چاپی .

جنود بی قیاس و بی خوف و هراس، به جنگ شاه قلندر آمدند. قلندران اکثر عربان در برابر رومیان صف آرای شدند. از روی خشم و کین به آن جنود سنگین حمله کردند و بهرام پاشا و سایر رومیان، هر کس که دعوی بهادری می کرد، روی به هزیمت نهادند. قلندران ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را به قتل آوردند. بهرام پاشا، با مشقت بسیار، رایت خود را بیرون آورد. چون این خبر محنت‌آثر به سلطان سلیمان رسید، سوای بهرام پاشا جمیع امر را را معجز پوشانید. اما ابراهیم پاشا را که وزیر اعظم بود، با سپاه بسیار قاپو خلقی، به دفع او نامزد نمود. پاشای مذکور، با جنود منصور چون بالای ناگهان، بر سر قلندران آمدند. ایشان قوت مقاومت و قدرت استقامت نیاورده روی ادبار به‌وادای فرار آوردند. دلو- پروانه شاه قلندر را که سردار ایشان بود به قتل آورد. سر او را به درگاه آوردند.

بیت

سری کاو نیاید به قیصر فرود به‌خواری به خاک ره افتاده بود

وقایع متنوعه

در این سال، شاه دین پناه منصب امیرالامرائی را به حسین خان شاملو و عبد الله خان استاجلو، که هر دو خواهرزاده شاه غفران پناه بودند، ارزانی داشت. هم در این سال، قشلاق در تبریز واقع شد. در آنجا اور کمز بیک ذوالقدر > را که < از نزد اله آمده بود سوزانیدند.

در این سال، راقم حروف حسن روملو در بلده قم متولد شد.

متوفیات

بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران امیر تیمور کورکان. آن حضرت، با علوهمت و سمو منزلت

و کمال عقل و فراست و فهم و کیاست ، سر آمد سلاطین دودمان امیر تیمور گورکان بود . هر سال مبلغ هجده هزار تومان تبریزی به رسم سیورغال به ارباب استحقاق شفقت می فرمود و هر کس ، از هر جانب که به نزد وی می آمد ، از محتاج و صاحب تاج ، از عالم و جاهل و قابل و نا قابل ، به مراد و مقصود مراجعت می کرد . مدت عمرش چهل و نه سال و ایام سلطنتش سی و هشت سال . مملکتش در اوایل پادشاهی ولایت فرغانه و سمرقند بود . بعد از آن که ماوراء النهر از تصرفش بیرون رفت ، ولایت قندهار و آگره و لاهور و کابل و دهلی و بدخشان در تصرفش بود . در آگره فوت گردید . همایون پادشاه ، بر جایش ، بر سریر سلطنت نشست .

چون خبر فوت بابر پادشاه به محمد زمان میرزا رسید ، به اغوای مردم جهال ، داعیه استقلال در ضمیرش رسوخ یافت . لاجرم پادشاه خجسته شیم لشکر بسیار فراهم آورده در کنار آب کنگ که معسکر وی بود رفته بی جنگ محمد زمان میرزا را به چنگ آورده در یکی از قلاع محبوس ساخت . بعد از مدتی ، از حبس فرار کرده با معدودی چند سرگردان و بی سامان گردید . آخر الامر ، از روی اضطرار و ندامت بسیار ، نزد شهریار عالی تبار آمد و رعایت یافت .

گفتار در قضایای گه در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه واقع شد

چون اوله به روم رفت . سلطان سلیمان را بر آن داشت که نسبت به شاه دین پناه مخالفت کند . بنا بر آن ، فیل پاشا را با پنجاه هزار سوار همراه الهه بر سر شرف خان کرد که حاکم بتلیس بود فرستاد که آن دیار را از تصرف او بیرون آورند . این خبر در آن ولایت شیوع یافت . شرف خان پسر خود شمس الدین خان را در بتلیس گذاشته متوجه در گاه عالم پناه شد .

نظم

بیاورد لشکر زهر مرز و بوم

از آن سو بیامد چو الهه زروم

گرفتند بتلیس را در میان نشستند بر کرد حصن آن زمان
 از این جانب، شاه دین پناه مانند شیر خشمناک [و بیر سهمناک]^۱ با سپاه
 آراسته و با جوانان نوحاسته به جانب ایشان در حرکت آمد. چون آوازه توجیه
 آن حضرت به سمع رومیان رسید، دهشت و حیرت بر ایشان مستولی شد و اختر
 بخت ایشان منحوس و کوس دولتشان منکوس از تسخیر بتلیس مایوس شدید.
 توپها را انداخته راه انهزام پیش گرفتند. دلو یادگار روز کی^۲ خبر فرار
 رومیان را در قرانقور دره^۳ به عرض شاه رسانید. آن حضرت مراجعت کرده آن سال
 در تبریز قشلاق نمود.

گفتار در محاصره نمودن عبیدخان ازبک برای امیرزاد در هرات

[و رسیدن شاه عالم پناه به مدد او]^۴

در این سال، عبیدخان، در بیست و نهم رمضان، با جنودی زیاده از حوادث
 دوران ظاهر هرات را معسکر گردانید. و در قریه شایمانه^۵ شامیانة بارگاه بر افراخت.
 عزیزان را بر خاک مذلت نشانید. نخست آب را از فقیران لب تشنه و عموم سکنه
 باز گرفت. ازبکان ظالم را بر مسالك و شوارع بازداشت تا از جنس خوردنی به
 قلعه نرود. لاجرم روز به روز تنقیص و تشویش محصوران هرات زیاده شد. در
 آن اثنا، غازی خان به اخراج مردم محتاج حکم کرد و دروازه گذرها به ترکان
 غلاظ و شداد، که هر یک قرینه نمرود و شداد بودند، از برای تحقیق اموال شهریان

۱- م، س ندارد

۲- ن: روجکی - م: دیو یادگار اوغلی

۳- ب: قرانقورج: قرانقورس: قرانقور

۴- س ندارد

۵- س: در قریه شامیانه

بازداشت و ایشان بالش و لحاف کهنه مردم شهر را پاره کرده می‌جستند که مبادا در میان آنها از نقد و جنس چیزی بوده باشد. بعد از تحقیق آن، از خانه کوچی که عبارت از زنی و مردی باشد مبلغ سیصد دینار تبریزی گرفته بیرون می‌کردند. شهر به مرتبه‌ای خالی شد که در اسواق کسی بد نظر در نمی‌آمد. مع ذلك بسیاری از غازیان از غازی‌خان روگردان شده به نزد عبیدخان رفتند. عبیدخان، به مصالحت آن که غازیان از غازی‌خان فرار کرده نزد او آیند، ایشان را نوازش کرده خلعت می‌داد.

در آن اوان، عبیدخان قطعه‌ای گفته و به خواجه امیربیک [مهر] که وزیر غازی‌خان بود فرستاده و خواجه در جواب این ابیات ارسال نمود.

قطعه

ای باد اگر بر اهل بخارا گذر کنی
 زنهار عرضه کن برایشان پیام ما
 وانکه بگوز راه کرم آن گروه را
 کای گشته کینه خواه شما خاص و عام را
 کلك غرور جهل شما کرده است ثبت
 در رقعہ ای که بود در آن رقعہ نام ما
 کای خواجه بعد از این طمع از زندگی پیر
 اکنون که گشت سکه‌خانی به نام ما
 ای مدعی مگر نشنیدی که می‌رسد
 شاه ستاره خیل سپهر احتشام ما

۱- م، ن: مقدار صد و پنجاه

۲- م، س ندارد.

ما بندگان حضرت شاهیم و لایزال

ثبت است بر جریده هستی دوام ما

از یرتو عنایت او هست آنچه هست

سلك نظام سلسله انتظام ما

باشد جواب دعوی خانی که کرده ای

بیتی که گفته حافظ شیرین کلام ما

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان

کآید به جلوه سرو صنوبر خرام ما

در آن اثنا، غازی خان حکم کرد که قزلباش در خانه های مردم که از شهر

به در رفته اند روند و هر چه یابند تصرف نمایند. غازیان محصور و تر کمانان از

انصاف و مروت دور، چون از حاکم این سخن شنیدند، به منازل رعایا در آمدند

و آغاز جستن چیزها کردند. مردمان هر چیز که دفن کرده بودند متصرف شدند.

در آن اثنا، آتش جوع شیوع یافت و چند ماه غیر از قرص مائده خورشید و ماه

که هر شام و صبح از تنور افلاک بر می آمد، چشم غازیان و شهریان بر کرده نمی افتاد.

نظم

همین کرده ماه خورشید بود

چو طاس فلک سرنگون صبح و شام

شده چون طبقهای کاغذ سفید

گر سنه شکم خورده سیر از حیات

که روزی به او دانه همراه بود

ز سودای نالش جگر سوخته

به نانی که در عالم امید بود

تهی چون شکم دیگرها از طعام

طبق را پی طعمه چشم امید

ز بی طعمگی عالم بی ثبات

به قیمت به از زعفران کاه بود

تنور شقایق بر افروخته

و گوشت و روغن مانند گوهر شب چراغ و عنقا عزیز الوجود [و ناپیدا]

کشته بود. بعضی از مردم محتاج به عوض گوشت از لحم کر به و سگ بدل مایه حال می ساختند و فوجی چرم کهنه را جوشانیده می خوردند و میرزا و بزرگان از برک درختان علیق الاغان به هم می ساندند و بعضی از ازبکان، نهان از عبید خان، قریب به دروازه آمده اسبان لاغر می آورده به بهای تمام می فروختند و اگر این بیع نمی بود کار غازیان دشوار می بود. در آخر اوقات محاصره، غازیان چنان بی قوت شده بودند که به عصا تردد می نمودند. باورچی بهرام میرزا [محقق^۱] طبقی، با برنج و گوشت اسب، نزه آن حضرت با چند طبق خالی می آوردند. میرزا به هر کس لطف می کرد، يك فاشق برنج در طبقی که کنجایش سه چهارم من برنج و گوشت داشت می گذاشت و در مجلس میرزا بر سر يك فاشق برنج جنگ می شد.

از بهرام میرزا منقول است که روزی با غازی خان نشسته بودند که دو آقای معتبر یکی توقاچی و دیگری ترخان یکی گفت که چند روز است که سگی را شمشیر زده ام و به خانه این مرد رفته که به من نمی دهد. وی در جواب گفت این سگ زخم دار بود اما نیافتاده. به زخم من افتاد. غازی خان بر خاسته سگ را دوپاره کرد و هر يك را پاره ای داد.

* در آن اوان، کسکن قرا سلطان بن جانی بيك سلطان والی بلخ به مدد عبید خان آمد. در حوالی هرات نزول نموده با قزلباش طرح دوستی انداخت و [بره^۲] شیر مست و کره اسبی به بهرام میرزا فرستاد و ملازمانش اسبها آورده به غازیان می فروختند. رسولان از جانب عبید خان آمده از صلح سخن راندند. و میرزا و غازی خان گفتند عبید خان دو منزل کوچ کرده پس رود تا شهر را گذاشته روانه عراق کردیم و عبید خان گفت ایشان از زیر طناب خیمه ام بگذرند و به

۱ س : مخفی .

۲ - س : بهره .

* از این جا تا ستاره بعد در نسخه م نیست .

سلامت روانه شوند. غازی خان قبول نکرد. بعد از چند روز، اتالیق ابوسعیدخان پادشاه سمرقند آمده و از صلح سخن گفته اما فایده‌ای بر آن مترتب نشد.

چون قریب یک سال و نیم آن محاصره بر مخاطره امتداد یافت و قافله جوع و ضیق معاش در بلده هرات بار اقامت باز کرده محبوب مرغوب [طبیعت^۱] عیش به دیار عدم شتافت و ممر معاش معاشران عیاش، به سان دهان خوبان، تنگ کشت و لب شیرین نازنینان ملیح به سبب فقدان تنعم از تبسم ابا کرده فریاد از نهاد اھالی هرات از طبقات سماوات در گذشت. نسیم بشارت شمیم در آن اثنا، بر مزرعه امید گرفتاران هرات و زید و خبر توجه پادشاه عالمیان به بلاد خراسان در اردوی مخالفان شایع گردید. در چهاردهم ربیع الاول سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه عبید خان از ظاهر هرات راه فرار پیش گرفت و توجه شاه دین پناه عن قریب مذکور خواهد شد *

مجاربه غازیان با ازبکان

در این سال، جمعی از بهادران ازبکان به تاخت ولایت بسطام آمدند. چون ذوالقدر سلطان، که حاکم دامغان بود، از آمدن ازبکان خبردار گردید، کسی نزد الوس گرایلی فرستاده مدد طلبید.

نظم

همان دم یل نامور ذوالقدر	فرستاد سوی گرایلی ^۲ خبر
شجاع سرافراز میرزا علی	چو سلطان فرخ لقا شاه علی
براندند با لشکر همچو کوه	که گشتی زمین زان دلیران ستوه

۱ - ن ندارد - ب: بیعت - م: سعت - اساساً این کلمه زائد به نظر می‌رسد.

۲ - س: گرایان

به ذوالقدر سلطان پیوسته روانه مخالفان گردیده در ظاهر بسطام عسا کر ظفر فرجام به ازبکان رسیدند. از کرد راه حمله نمودند. ایشان نیز تیر باران کردند. آخر الامر باد نکبت بر رایت ازبکان بی دولت وزیده علم شوکت ایشان نگونساگر گردید. در آن چند روز، قراخیدز، به ضرب شمشیر، جمع کثیری را به قتل آورد و غازیان اعدا را تعاقب نموده چند نفر را دستگیر کرده به درگاه عالم پناه فرستادند.

وقایع متنوعه

در این سال، میر غیاث الدین منصور را از صدارت معزول کرده امیر - معزالدین محمد اصفهانی را به جای او نصب کردند. وهم در این سال، وزارت دیوان اعلی به احمد بیگ نور کمال تعلق گرفت. امیر قوام الدین جعفر ساوجی < که > وزیر شاه دین پناه بود، در رباط نیک پی، به قتل آمد.

گفتار در قضایایی که در سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه واقع شد

[و فرستادن شاه عالم پناه القاس را به حکومت استرآباد]^۱

در اوایل این سال، در چهاردهم شعبان، قمش اوغلن ازبک بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر اوغلی که در چمن مخور ساوخ بلاغ بود ریخته احمال و ائقال او را به غارت برد.

هم در این سال، شاه دین پناه القاس را تربیت کرده به اتفاق بدرخان روانه استرآباد گردانید. چون القاس به بسطام رسید، با خود قرار داد که ناگاه به طرف استرآباد ایلغار کند و به صرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال ازبکان را از بیخ بر کند و سرداران سپاه را در مجلس جناقنی نشانده ما فی الضمیر خود را ظاهر

۱ - این قسمت در نسخه م زیر عنوان «متوفیات» آمده است.

۲ - مس ندارد.